

جمال شناسی

قصیده پارسی*

محمدرضا شفیعی کدکنی

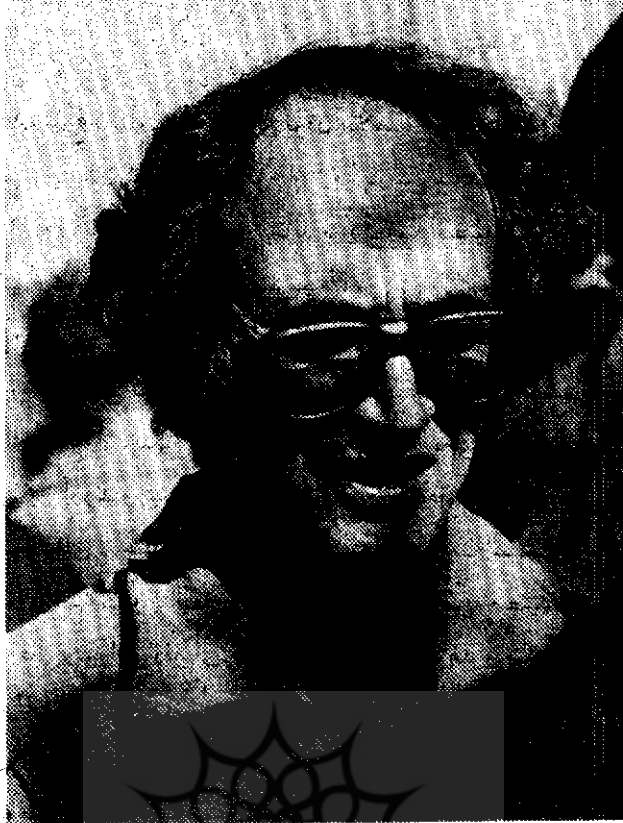
برین چکامه آفرین کند کسی
که پارسی شناسد و بهای او
بهار

در عرف مؤلفان کتب درسی بدیع و بلاغت و عروض و قافیه، قصیده، نظمی است با قوافی متحد که دارای مطلع باشد و تعداد ابیات آن از حدود ۱۶ بیت تجاوز نکند. با این تعریف هر کس چنین نظمی را به وجود آورد قصیده سراسر است و حاصل کارش قصیده، اما از این حرفها که بگذریم باید بپذیریم که قصیده نوع خاصی از شعر است با هندسه‌ای ویژه خویش که جمال شناسی خاص خود را دارد و هر چه از این هندسه و جمال شناسی دور شویم، از حقیقت این نوع شعر دور شده‌ایم. به همین دلیل بسیار کم‌اند شاعرانی که بتوان آنها را در شمار قصیده‌سرایان ادب فارسی به حساب آورد، با این که کمتر گوینده‌ای است که نظمی با چنان مشخصاتی به لحاظ قافیه و تعداد ابیات نسوده باشد. در میان معاصران ما نیز این اشتباه وجود دارد و هر کس را که نظمی واجد آن تعریف بسازد، به ویژه که این «قالب» را حوزه «هنر غالب» خویش قرار دهد، قصیده‌سرای و گاه «قصیده‌سرای فجلی» می‌خوانند بی آن که از هندسه اصلی این نوع شعر و مبانی جمال شناسی آن آگاهی داشته باشند. به همین دلیل به ندرت می‌توان شاعر قصیده‌سرایسی در

۳۳۶

* کوتاه شده‌ای است از فصلی از کتاب زیر:

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تازیانه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنائی، انتشارات آگاه، تهران



● دکتر محمدرضا شفیعی کلکلی

عصر حاضر یافت که شعرش بتواند در کنار قصاید آخرین قصیده‌سرای واقعی زبان فارسی، یعنی ملک‌الشعراء بهار، قرار گیرد. اگر بهار خود را، «پس چند قرن، چون خورشید / بیرون شده از میان اقوان» می‌دانست، حق داشت زیرا در فاصلهٔ قرن هفتم تا قرن چهاردهم بسیار نادرند کسانی که قصیده گفته باشند و از مبانی جمال‌شناسی قصیده و هنجار طبیعی آن عملاً آگاه باشند.

امروزه، بر اثر دور شدن از معیارهای سنتی شعر و کم شدن سواد ادبی جوانان، در میان خوانندگان جوان شعر و شیفتگان این هنر، کمتر کسی را می‌توان یافت که بتواند از یک قصیدهٔ ناصرخسرو یا خاقانی یا سنائی یا منوچهری و فرخی به حدی کافی لذت ببرد. در صورتی که دو نظر آشنايان با مبانی جمال‌شناسی قصیده، لذتی که از خواندن یا شنیدن یک قصیدهٔ واقعی - در هر زمینه‌ای که باشد - می‌توان بُرد کمتر از لذت حاصل از خواندن یا شنیدن یک غزل - هر قدر درخشان باشد - نیست و شاید این لذت برای اهلش قدری بیشتر از لذت حاصل از شنیدن یک غزل باشد چرا که این نوع از شعر، نمونه‌های خوشش، اندکیاب‌تر از نوع غزل است. در دیوان شمس تبریز یا دیوان حافظ یا سعدی و امثال آنان صدها غزل خیره‌کننده می‌توان یافت اما قصیدهٔ واجد شرایط و کامل که تمام مبانی جمال‌شناسی قصیده را به کمال دارا باشد، بسیار کم می‌توان یافت. حتی بزرگانی از نوع فرخی، منوچهری، ناصرخسرو، مسعود سعد، سنائی، انوری و خاقانی هم تعداد قصاید خیره‌کننده و «اوجیات» ایشان آنقدرها نیست. اگر از محدود بودن

«پیرنگ» و تشابه «نوع مضامین» و تکراری بودن «بلاغت خاص» آغاز و انجام قصاید، در دیوان این بزرگان، که نمایندگان شاخص این نوع از شعر پارسی اند، صرف نظر نکنیم، تعداد قصاید برجسته و درجه اول تاریخ شعر فارسی شاید از یک صد قصیده تجاوز نکند و حتی اگر سخت گیری کنیم، شاید به همین عدد هم نرسیم...

با اندکی تخفیف در سخت گیری و پرهیز از «آن قلت» های طلبگی، می توان گفت که آن صد قصیده ممتاز زبان فارسی شخصیت فرسودشان محصول قرن پنجم و ششم اند. این دو قرن، به دلایل بسیار پیچیده ای از دیدگاه سیاسی و اجتماعی و تاریخی و تکامل سنت های شعری، در این زمینه چنین بار آوردند و بیشتر از آن یازده قرن دیگر، محصول خاص هنری دارند.

اگر به مجموعه ای از عناصر سازنده یک قصیده که عبارت است از «ویژگی زبان»، «تازگی طرح و پیرنگ» و «بدعتها و بدایع» در قلمرو «بلاغت خاص» قصیده، توجه کنیم و برای «مضمون» و «حال و هوا» و «فضای عاطفی» خاص «شعر زهد و مثل» که شیوه خاص سنائی است، اهمیت لازم را قائل شویم، می توانیم بگوییم که او یکی از بزرگترین قصیده سرایان زبان فارسی است و در عالم خویش همان ارزش را دارد که ناصر خسرو و خاقانی و منوچهری در عوالم ویژه خویش دارند...

هیچ یک از قصاید مدحی سنائی به پای قصاید مدیح فرخی و منوچهری و حتی عنصری نمی رسد و هیچ کدام از تغزلها و تشبیهها و توصیف های طبیعتی که در قصایدش عرضه داشته است، با نمونه های عالی این نوع از شعر، که در قصاید آن استادان نیمه اول قرن پنجم دیده می شود، قابل مقایسه نیست. در هجا و مرثیه و فخر نیز، جز به ندرت، کاری چشم گیر دارد. اما در یک قلمرو خاص، که خود آن را «زهد و مثل» می خواند، اگر او را بی همتا بدانیم چندان از حقیقت دور نیفتاده ایم. با یادآوری این که در این اقلیم خاص، فرمانروایی مطلق او با سلطنت بی چون و چرای ناصر خسرو مرزهای مشترک و شناور بسیار دارد.

قصاید ناصر خسرو و سنائی از دو ذهنیت جداگانه و دو نوع نظام فکری متفاوت سرچشمه می گیرد. ناصر خسرو «حکیمی» است به معنی دقیق کلمه با اندیشه های فلسفی خویش و مبانی منطقی خاص خود و سنائی را اگر «حکیم» یا «اشعرالحکماء» و «احکم الشعراء» به تعبیر منشی کرمانی خوانده اند کاربرد کلمه مفهوم «حکیم الاهی» و «عارف» دارد، نه حکیم به معنای مصطلح آن، چنان که در باب فردوسی و ناصر خسرو به کار می رود. فردوسی و خیام و ناصر خسرو حکیم واقعی اند یعنی برای «خرد» ارج بسیار قائل اند و نهاد آموزشهای اخلاقی و اجتماعی و فلسفی آنان، براساس احترام به خرد است و در یک تقسیم بندی عام به نوعی تفکر «اعتزالی» می رسند، در صورتی که سنائی «اشعری» خالص است و درست در نقطه مقابل فردوسی و ناصر خسرو قرار

دارد. حکیم عمزخیام را نیز اگر در تمام وجوه اندیشه با فردوسی و ناصرخسرو بتوانیم از یک نوع بدانیم، در تکیه به «خرد» و بسیاری مبنای اندیشه، او را به با ایشان از یک خانواده فکری می‌شناسیم. فردوسی و ناصرخسرو، به آزادی اراده و حق انتخاب سرنوشت برای انسان اعتقاد کامل دارند و سنائی، جبری و اشعری است. آنها برای «خرد» نقش بسیار زیادی در زندگی انسان قائل‌اند، ولی سنائی خودگرا نیست و عملاً در حوزه اهل «حال» و «خردستیزان» زمانه قرار می‌گیرد...

سنائی در نقطه مقابل این نوع اندیشه قرار دارد و زیربنای فکری او را مجموعه آراء اشاعره، با تمام تفصیل آن، می‌سازد، اندیشه‌هایی که در کل به نفی آزادی اراده و نفی هرگونه تلاش انسانی منجر می‌شود. در این جهان بینی، «علیت» انکار می‌شود و «جریان عاده الله» جای آن را می‌گیرد و در «علم الاهی» همه چیز از قبل تعیین شده است.

با این همه، سنائی شاعری است نگران پیرامون خویش و سخت در ستیزه با نارواییهای اجتماعی و بیدار حکام و فرمانروایان و همین نقطه است که شعر او را در ردیف بهترین شعرهای اجتماعی و سیاسی زبان فارسی درمی‌آورد و از این لحاظ می‌توان او را بزرگترین سراینده شعر اجتماعی در تاریخ ادبیات کلاسیک فارسی دانست.

بخش عظیمی از شاهکارهای شعر جهان، شعر «اعتراض» است: شعر خیام اعتراض است به کارگاه خلقت: جامی است که عقل آفرین می‌زندش، شعر حافظ اعتراض است به کارگاه خلقت و کار محتسب نیز: محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد بیرد، شعر سنائی نیز در قلمرو «زهد و مثل» غالباً شعر اعتراض است و این اعتراض لحنی درشت و ستیهنده دارد. سنائی وقتی تازیانه اعتراض و انتقاد را برمی‌دارد از خویشتن خویش آغاز می‌کند:

ای سنائی! خواجه جانی غلام تن مباش

خاک را اگر دوست بودی پاک را دشمن مباش

نخستین ضربه‌ها را بر خویش می‌نوازد و آنگاه بر یک یک عناصر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند از کسبه و ترازو داران تا صوفیان و علمای دین، تا قضات و دولتمردان تا سلاطین و حکام و در این هجوم، از هیچ چیز پاک ندارد و در ستیزه با نظام حاکم زمانه می‌گوید:

گرچه آدم صورتان سگ صفت مستولی‌اند،

هم کنون بینند کز میدان دل، عیاروار،

جوهر آدم برون تازد برآرد، ناگهان،

زین سگان آدمی کی‌مخت و خز مردم دمار

یک طپانچه‌ی مرگ وزین مُردا ز خواران یک جهان

یک صدای صور وزین فرعون طبعان صد هزار

باشن تا از صدمت صور مرافیلی شود
صورت خویت نهان و سیرت زشت آشکار
باش تا گل بینی آنها را که امروزند جزو
باش تا گل یابی آنها را که امروزند خار
گلبنی کاکنون ترا هیژم نمود از جور دی
باش تا در جلوهش آرد دست الطاف بهار

اگر بخواهیم فهرستی از نقاط ضعف جامعه و کاستی‌های موجود در نظام زندگی اجتماعی مردم ایران به دست آوریم، شعر سنائی شاید بهترین سند این گونه مسائل باشد. سنائی چنان شامل و فراگیر از کاستی‌ها و ناهمواریها سخن می‌گوید که شعرش نه تنها نمودار جامعه عصر اوست که تصویری است از زنجیره تاریخ اجتماعی ما در همه ادوار. از این چشم‌انداز، حتی شعر ناصر خسرو نیز تصویری بهتر ارائه نمی‌دهد...

نقد‌های اجتماعی سنائی چندان زنده و آینه‌وار است که در انحصار شرایط تاریخی عصر او نمی‌ماند:

این چه قرن است این که در خوابند بیداران همه
وین چه دور است این که سرمستند هشیاران همه

قرنی که در آن هشیاران اندک‌اند و اگر خردمندی یافت شود متهم به زندقه و بی‌دینی است و اگر اهل حکمتی باقی مانده باشد از بیم سفیهان در گوشه‌ای نهان است.

۳۴.

نشر گستره منتشر کرده است:

- ۱- جامعه‌شناسی هنر/ دکتر امیرحسین آریان‌پور
- ۲- تاریخ ادبیات ایران/ گروهی از نویسندگان/ دکتر یعقوب آژند
- ۳- وحدت قومی کرد و ماد/ حبیب‌اله تابانی

نشر گستره - خیابان انقلاب - خیابان دانشگاه

پن‌بست پورجوادی - شماره ۱۳ - تلفن: ۶۴۶۰۳۸۸